مهم ترین بسترهای تعقّل از منظر قرآن کریم

عبدالمجید طالب تاش[1]

چکیده

قرآن کریم در آیات متعدّد انسان ها را به تعقّل فرا خوانده است. و در کنار این دعوت مؤکّد، ظرف تعقّل را معرفی کرده که نشان می دهد برای اصلاح اندیشه و رفتار، تعقّل در محورهای بخصوصی ضروری است. این پژوهش تلاش کرده است به بسترهای تعقّل مورد توجّه قرآن و دستاوردهای حاصل از آن دست یابد. به دلیل گستردگی این موضوع در قرآن، تنها آیاتی بررسی شده که در آن ها واژگانی آمده که از ریشه «ع ق ل» اخذ شده است. این واژگان در ساختارهای"تعقلون"، "یعقلون"، "عقلوا"، "یعقل" و"نعقل" یافت شد که ۴۹ بار در قرآن به کار رفته است. همه ۴۹ آیه مورد بررسی قرار گرفت. ۱۲ مورد بدون ذکر بستر، به پیامدهای تعقل یا عدم تعقل اختصاص داشت و ۳۷ مورد به همراه سیاق مربوط، بسترهای تعقّل و نتایج حاصل از آن را بیان کرده بود. در روند بررسی، هفت محور به عنوان بسترهای تعقّل، از آیات استخراج گردید. این محورها شامل: طبیعت؛ ناپایداری دنیا؛ تاریخ؛ کتب آسمانی و به خصوص قرآن کریم؛ احکام دین؛ دوران پیری و بالاخره گسترهٔ گمراه سازی شیطان می باشد. در این نوشتار، آیات دیگری که واژگان مشابه مانند تفکّر، تدبّر، تأمّل و تفقّه در آن ها آمده بررسی نشد. نتایج حاصل از تعقّل در هفت محور ذکر شده را از آیات قرآن دریافت و مورد تبیین قرار گرفته است. که دستاورد تعقّل در هفت مورد بالا به ترتیب معرفت به توحید ربوبی؛ آخرت گرایی در رفتار؛ عبرت آموزی؛ آشنایی با حقایق فراتر از دسترسی عقول بشری؛ پای بندی به احکام شریعت؛ تقویت معاد اندیشی و رهایی از دام های فریب شیطان است.

کلید واژه ها: قرآن کریم، بسترهای تعقّل، توحید ربوبی، عبرت آموزی، شیطان گریزی، آخرت گرایی

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج talebtash@yahoo.com

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

۱- مقدمه

قرآن کریم واژۀ عقل را ۴۹ بار و تنها در ساختار فعلی آن به کار برده است که ۲۲ بار از واژۀ «یعقلون» در صیغۀ جمع غایب، ۲۴ بار از واژۀ «تعقلون» در ساختار مضارع مخاطب، یک بار واژه «یعقل» در صیغۀ مفرد، یک بار در صیغۀ ماضی «عقلوه» و یک بار در صیغۀ متکلم «نعقل»استفاده کرده است(نک: فؤاد عبدالباقی، ۱۳۷۲، ۵۹۵). قرآن کریم از واژگان مترادف و هم معنایی مانند تفقّه، تفکّر، تدبّر، تفهّم و تذکّر در ساختارهای مختلف استفاده کرده است. این رویکرد حاکی از این است که عقلانیّت در دستگاه زبانی قرآن از جایگاه حائز اهمّیّتی برخوردار است. لذا امام کاظم علیه السلام عقل را برای جوامع بشری مکمّل نبوّت می داند: «إنّ لله علی النّاس حجّتین: حجّةٌ ظاهرةٌ و حجّةٌ باطنةٌ؛ فامّا الظّاهره فالرّسل و الانبیاء و الائمّه، و امّا الباطنه فالعقول»(کلینی،۱/ ۱۶). و امام صادق علیه السلام عقل را راهنمای مؤمن در زندگی معرفی می کند: « العقل دلیل المؤمن»؛ عقل راهنمای مؤمن است»(همانجا، ۱/ ۲۵).

قرآن در کنار توصیه به تعقّل، بسترهای تعقّل را معرفی کرده است. از این رو یادآوری می کند که مثال های بسیاری برای مردم زده ایم که تنها کسانی از منافع آن برخوردار می شوند که از روی علم در آن ها تعقّل نمایند: «**وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ**» (العنکبوت، ۴۳)؛ هم چنین گزارشی که قرآن از اعتراف دوزخیان در قیامت می دهد نشان دهندۀ این مهم است که در دنیا از تعقّل دوری کرده اند و همین بی خردی منشأ دوزخی شدن آن هاست: «**وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**» (الملک، ۱۰). چه این که منشأ شرک ورزی، بی خردی است: «**ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**» (الروم، ۲۸). تا جایی که قرآن بی خردان را بدترین حیوانات معرفی می کند: «**إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ**» (الانفال، ۲۲). و آن ها را بدتر از حیوان می داند: «**أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا**» (الفرقان، ۴۴).

از منظر قرآن بی خردی مانعی برای هدایت پذیری است: «**وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ**» (یونس، ۴۲). لذا یادآوری می کند که نفاق گرایان و کفر گرایان به رغم اختلافاتی که دارند به دلیل بی خردی برای مبارزه با حقیقت در کنار هم قرار می گیرند: «**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ**» (الحشر، ۱۴). و در فرازی دیگر پلیدی را شایستۀ بی خردان می داند: «**وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ**» (یونس، ۱۰۰). از دیدگاه قرآن چنان چه شرک گرایان می اندیشیدند عدم تعقّل آن چه شریک خدا قرار می دهند، مانع شرک ورزی آن ها می شد: «**أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ**» (الزمر، ۴۳). این بی خردی آن ها چنان مشهود است که مخالفان پیامبر به بی خردی همراهان خود اعتراف می کردند: «**أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ* وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (البقره،۷۵ و ۷۶).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

قرآن بی خردان را به کران و کوران و لال هایی تشبیه می کند که از دعوت پیامبران گریزانند: «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلاَ يَهْتَدُونَ * وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ**»(البقره، ۱۷۰ و ۱۷۱). و یاد آوری می کند که اگر آن دسته از اهل کتاب که تعلّق ابراهیم به خودشان سخن می گویند تعقلمی کردند، از این کار غیر منطقی دست می کشیدند: «**يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالإِنجِيلُ إِلاَّ مِن بَعْدِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ**» (آل عمران، ۶۵). از این رو پیامبران الهی بر عقلانیت تأکید می کرده اند و پیوسته مبلّغ آن بوده اند. هود پیامبر هنگامی که با قوم خود محاجّه می کند آن ها را به تعقّل فرا می خواند تا درستی گفته های او را دریابند: «**يَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلاَ تَعْقِلُون**» (هود، ۵۱). از این رو تعقّل در فرهنگ قرآنی از جایگاه والایی برخوردار است.

۲- بسترهای تعقّل و نتایج آن

از آنجا که هدف این پژوهش کشف بسترهای تعقّل و نتایج حاصل از آن است تلاش شده با بررسی آیاتی که در آن ها واژگان اخذ شده از ریشه «ع ق ل» به کار رفته، مهم ترین بسترهای تعقّل استخراج گردد و به تبیین و تحلیل آن ها پرداخته شود. از ۴۹ آیه ی مربوط، ۱۲ مورد به آثار و پیامدهای تعقل یا عدم تعقل اختصاص دارد که در مقدمه آمد. و از ۳۷ آیه و سیاق های مربوط، هفت محور به عنوان بسترهای تعقّل استخراج کرده ایم که در زیر می آید. هم چنین نتایج حاصل از تعقل در این بسترها را از آیات دریافت و تبیین می نماییم. این هفت محور شامل موارد زیر است:

۲-۱- طبیعت

از نظر قرآن، طبیعت و نظام انسجام یافته آن و روابط علّی و معلولی میان پدیده ها به عنوان آیات خداوند، بستر حائز اهمیتی برای تعقّل است. گسترهٔ این آیات طبیعی از چنان وسعتی برخوردار است که انسان ها پیوسته از کنار آن ها گذر می کنند امّا به آن ها توجّه نمی نمایند: «**كَأَيِّن مِّن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ**» ؛یعنی: و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است که بر آنها می‌گذرند در حالی که از آنها روی برمی‌گردانند (یوسف، ۱۰۵). غرض مستقیم قرآن از مشاهده طبیعت به همراه تفکّر، آن است که در آدمی آگاهی نسبت به چیزی را بیدار کند که طبیعت رمز آن به شمار می آید(اقبال لاهوری، ۱۹). قرآن بارها چند پدیده طبیعی را نام می برد و در ادامه انسان ها را به تعقّل در آن ها فرا می خواند: «**وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ* وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (المومنون، ۷۹ و ۸۰). با بیان برخی پدیده های طبیعی در گروهی از آیات(نک: نحل، ۳ تا ۱۷)، چندین بار آن پدیده ها را بسترهای تفکّر و تذکّر می داند(نک: المومنون، آیات ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴و۱۷). و در یک مورد می فرماید: «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**» (النحل، ۱۲). و در فرازی دیگر می فرماید: «**هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (المؤمنون، ۸۰). و در آیه ای دیگر چنین می

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۶۴)؛ راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و هم چنین آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و نیز در گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعا نشانه‌هایی وجود دارد .

چنان که ملاحظه می شود آیهٔ شریفه همهٔ پدیده های طبیعی را بستر تعقّل می داند؛ و برخی از پدیده های محسوس را نام می برد. اختلاف شب و روز که منشأ پیدایی روشنایی برای تلاش و تکاپو در زندگی است، پیدایی تاریکی که مفید استراحت و آرامش و سکون است؛ حرکت کشتی ها بر روی دریا که به رغم وزن و سنگینی بر روی آب حرکت می کند؛ آبی که از آسمان فرو می ریزد و سبب می شود انواع گل ها و درخت ها از دل زمین بروید و زمین مرده احیاء شود، مصداق های گزینشی این آیه شریفه برای تعقّل است(حقی بروسوی، ۱/ ۲۶۸).

تعقّل در پدیده های طبیعی سبب معرفت به آفرینندهٔ آن هاست؛ چرا که این پدیده ها حادث هستند و از عدم به هست آمده اند. موجودی که مسبوق به عدم است نیاز به قدرت دیگری دارد که او را از عدم خارج کند و به هستی در آورد. و در نهایت باید به قدرتی ختم شود که خود سابقه ای در عدم نداشته باشد و بالذات وجودی ازلی و قدیم باشد؛ زیرا در غیر این صورت به دور یا تسلسل می انجامد که محال عقلی است. البته پدیده ها علاوه بر علّت محدثه به علت مبقیه نیز نیاز دارند که علت مبقیهٔ آن ها هم باید قائم به ذات باشد(فخر رازی، ۴/ ۱۵۲). این است که هدف نهایی از تعقّل در طبیعت، معرف به مبدأ آفرینش و نگاه توحیدی به جهان است؛ چه این که معرفت به خداوند، امری اکتسابی است که با تأمل عقل حاصل می شود(مفید، ۶۶). بیان آیه ۱۶۴ البقره دلالت بر این مسأله دارد که مطالعهٔ آسمان های بالای سر ما، با همهٔ بدایعی که در خلقت آن هاست و تعقّل در آن، ما را به این نتیجه می رساند که این پدیده ها فی نفسه نیاز به صانعی دارند که ایجادشان کند(طباطبایی، ۱/ ۵۹۷). شبیه این گویش در فرازی دیگر چنین آمده است:

«اللّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكُم بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ * وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (الرعد ۲ تا ۴) ؛ خدا همان کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند خداوند در کار آفرینش تدبیر

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

می کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید * و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوهها و رودها نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن جفت جفت قرار داد روز را به شب می‌پوشاند قطعا در این [امور] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه‌هایی وجود دارد * و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می گردند و با این همه برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی گمان در این امر نیز برای مردمی که تعقل می کنند دلایل روشنی است.

مشاهدهٔ اتقان صنع طبیعت و آگاهی از روابط میان پدیده ها و نظام انسجام یافتهٔ حاکم بر آن همراه با تعقّل در این آثار، سبب می شود به عظمت صانع، و علم و حکمت بالغه و قدرت بی کران و تدبیر کامل و لطف فراگیر و تربیت نیکوی آفرینندهٔ پدیده های طبیعت، معرفت حاصل شود(فیض کاشانی، ۱/ ۵۹۴). هم چنین مطالعه پدیده های طبیعی، انسان را با اختلاف های میان پدیده ها مواجه می سازد. این اختلاف ها دارای علتی هستند و این علل اگر خود مختلف باشند می بایست معلول علتی دیگر به شمار آیند و این وضعیت ادامه دارد تا منتهی شود به سببی که واحد باشد و بر همهٔ اسباب تفوّق داشته باشد؛ سبب با شعوری که عالم را ایجاد کرده و در آن، صورت ها و آثار گوناگون و بی شماری به کار برده است و این اختلافات، مستند به اراده های مختلف اوست(طباطبایی،۱۱/ ۴۰۰).

قرآن در یک مصداق نمایی دیگر، ابتدا به خلقت انسان توجه می دهد و سپس سه مسأله نور، آب و هوا را با عنوان های آمد و شد شب و روز، نزول آب از آسمان، و وزش بادها را نشانه های توحید ربوبی برای تعقّل کنندگان معرفی می کند:

«إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ * وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ * وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (الجاثیه، ۳تا۶)؛ به راستی در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هایی است* و در آفرینش خودتان و آنچه از انواع جنبنده ها پراکنده می گرداند برای مردمی که یقین دارند نشانه‌هایی است* و نیز در پیاپی آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و هم چنین در گردش بادها برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است* این هاست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می‌خوانیم پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن خواهند گروید.

قرآن در فرازی دیگر، با اشاره به پیدایش بهار در طبیعت، به دنبال گذراندن دوران سرد و خاموش زمستان، آن را الگویی معرفی می کند تا انسان ها در آن تعقّل کنند و به قدرت خالق هستی پی ببرند: **«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»** (الحدید، ۱۷)؛ بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم باشد که بیندیشید. آیه، با این هدف انسان ها را به تعقّل در بهار

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

توصیه می کند که بدانند خالق طبیعت، قدرت و توانایی زنده کردن دوبارهٔ مردگـان را دارد و وقـوع قیامـت قطعـی است. هم چنین زنده شدن زمین با رویش گیاهان پس از گذراندن و طی کردن دوران زمستان را بستر مناسبی بـرای تعقل انسان ها به شمار می آورد تا آنها را ترغیب کند که علاوه بر معاد باوری، به خشوع و خضوع در زندگی روی آورند و از هر گونه قساوت و سخت دلی پرهیز نمایند. همان گونه که زمین نرم و خاشع در برابر رویـش بـاران مـی روید و سر سبز می شود؛ دل های نرم در برابر معارف دین خاشع و خاضع می شود و نسبت بـه مـردم بـا ملاطفـت و ملایمت رفتار می کنند(فخر رازی،۲۹/ ۴۶۲).

از بیان آیهٔ زیر می توان دریافت که تعقّل و تدبّر در پدیده های طبیعی، از عمق زمین و درون وجـود آدمـی شـروع می شود: «**وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ *وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**» (الـذاریات، ۲۰)؛ و در زمـین بـرای اهـل یقـین نشانه‌هایی [متقاعدکننده] است * و در خود شما پس مگر نمی‌بینید .

تعقل در آیات طبیعی سبب می شود انسان با نگاهی توحیدی به جهان، از نعمت های خداوند بهـره بـرداری درسـت کند: «**وَاللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ* وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ* وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**» (النحل، ۶۵تا۶۷). و علاوه بر آن پدیده هایی مانند پیدایش بهـار او را بـا آینـدهٔ خـود کـه خروج از قبرهاست آشنا می کند: «**وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ*وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ* وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**» (الـروم، ۲۲ تـا ۲۴). ایـن آیات همگی دلالت بر علم و قدرت خداوند دارد و این که او قادر بر زنده کردن مردگان است. البته یـادآوری مـی کند که این نشانه ها و تذکّرات برای کسانی خواهد بود که در آن ها تعقل و تدبّر نمایند. این شیوهٔ قرآن اسـت کـه پیوسته به تصریح یا تلویح اشاره می کند که کسانی که در آیات تکوینی و آیات تشریعی تدبّر نمایند برایشـان علـم یقینی نسبت به وحدت در تدبیر عالم حاصل می شود و معاد اندیش می شوند(بانوی اصفهانی،۱۰/ ۹۳).

قرآن با چنین رویکردی، کفر گرایان و شرک ورزان را بی خرد می انگارد: «**أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (الانبیاء، ۶۷)؛ و عدم تعقّل را منشأ کفر ورزی آن ها معرفی می کند: «**وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**» (البقره، ۱۷۱). بر همین اساس موسی در محاجّه بـا فرعـون، پـی بردن به ربوبیت خداوند را مرهون تعقّل می داند: «**قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ**» (الشعراء، ۲۸). امّا همین بی خردان و کفر گرایان چنان چه از فطرت آن ها سؤال شود که چـه کسـی پدیـده هـای طبیعـی را ایجـاد کرده است؟ خواهند گفت: خداوند منشأ ایجاد آن هاست: «**وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**» (العنکبوت ۶۳). امام کاظم علیه السلام در گفتگویی که با هشام

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

بن حکم داشت هدف از بعثت پیامبران الهی را تعقّل انسان ها در بارهٔ خداوند می داند(کلینی، ج ۱). و امام علی علیه السلام مأموریت مهم پیامبران الهی را توجه دادن انسان ها به استفاده از تعقّل در آثار خداوند می داند: و خداوند پی در پی رسولان خود را به سوی انسان ها فرستاد تا . . . گنج های پنهانی عقل ها را آشکار سازند و آیات قدرت خدا را به آنان نشان دهند؛ آن سقف بلند پایه آسمان که بر فراز آن ها قرار گرفته، و این گاهواره زمین که در زیر پای آن ها گسترده، و وسایل معیشتی که آن ها را زنده نگه می دارد . . . را به آن ها گوشزد کند(سید رضی، خطبه ۱).

بنابراین از منظر قرآن، پدیده های طبیعت که از عمق زمین و درون انسان آغاز می شود و تا گسترهٔ بی شمار پدیده های آسمانی ادامه می یابد بستر تعقّل آدمی است. دستاورد این تعقّل معرفت الله و رسیدن به توحید ربوبی است.

۲-۲- ناپایداری دنیا

قرآن ناپایداری دنیا را بستر تعقّل انسان معرفی می کند:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَاءِ اللّهِ حَتَّى إِذَا جَاءتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُواْ يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلاَ سَاءَ مَا يَزِرُونَ * وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» (الانعام، ۳۱ تا۳۲)کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعا زیان دیدند تا آنگاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد می گویند ای دریغ بر ما بر آنچه در باره آن کوتاهی کردیم و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می کشند چه بد است باری که می کشند. و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است آیا نمی‌اندیشید. استفهام انکاری « افلا یعقلون» بیان گر این معناست که کسانی که خرد داشته باشند بهشت باقی را بر دنیای فانی ترجیح می دهند؛ در نتیجه دنیا طلبان آخرت گریز فاقد خرد و تعقّل هستند(سور آبادی، ۱/ ۶۵۲). امام باقرعلیه السلام به هشام بن حکم یادآوری می کند که خداوند با این آیه صاحبان خرد را اندرز داده و آن ها را به آخرت گرایی ترغیب کرده است(کلینی، ۱/ ۱۴). این آیات دنیا را به بازی و سرگرمی تشبیه می کند. وجه تشابه در این است که بازی ها و سرگرمی ها گذرا و ناپایدار هستند و از متن حقیقت دورند. زندگی دنیا در مقایسه با زندگی انسان در آخرت از چنین وضعیتی برخوردار است(مکارم شیرازی، ۵/ ۲۰۸). اگر انسان ها در ماهیت این دنیا تعقّل نمایند و نسبت آن با آخرت را سنجش کنند در خواهند یافت که زندگی دنیا ناپایدار و فانی است و زندگی آخرت پایدار و ماندگار خواهد بود؛ در نتیجه به حکم عقل سلیم، زندگی اخروی را برتر می بینند. از این منظر تکذیب کنندگان آخرت با خسران و زیان مضاعف در زندگی مواجه می شوند و با ندامت جبران ناپذیری وارد صحنهٔ قیامت خواهند شد. این گروه به دلیل عدم تعقّل، زمانی اظهار ندامت می کنند که وارد قیامت شده، بارهای گناه بر دوششان سنگینی می کند و پشیمانی برایشان سودی نخواهد داشت(ابن عربی، ۱/ ۱۹۷). از این رو چنان چه انسان پیش از ورود به قیامت، تعقل کند و فریبندگی و ناپایداری دنیا را فهم کند؛ به آن دل بسته نمی شود(میبدی، ۳/ ۳۳۵)؛ و عدم تعقّل در ناپایداری دنیا سبب می شود انسان دل به دنیا مشغول بدارد و در نتیجه از حق

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

گرایی غافل بماند؛ لذا مذمّتی که قرآن از دنیا می کند برای این است که مردم به آن رغبت شدید نیابند و دست از اعمال آخرت گرایانه بر ندارند(ابوالفتوح رازی، ۷/ ۲۷۰).

محصول تعقّل در ویژگی های دنیا این است که انسان به حقیقت دنیا معرفت پیدا می کند سپس آن را با آخرت می سنجد و به مقایسهٔ آن دو با یکدیگر می پردازد، در نتیجه دنیا را در اختیار می گیرد و از آن برای دستیابی به رضای خداوند که همان آخرت گرایی است استفاده می برد(سید بن قطب، ۲/ ۱۰۷۳). گروه آیات ۳۱ تا ۳۲ سوره انعام نشان می دهد که قول کفار که می گویند: «**وَقَالُواْ إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ**» (الانعام، ۲۹)، مبتنی بر بی خردی است؛ لذا قرآن، این قول آن ها را نفی می کند و یادآور می شود که زندگی دنیا به خاطر مؤلفه هایی مانند کوتاهی، زوال، محدودیت التذاذ، گذرا بودن و اضمحلال قابلیت دلبستگی ندارد و فرجامش ندامت و پشیمانی است. و تعقّل در این امور انسان را وادار می کند که با عمل صالح از دنیا برای تحصیل منفعت های بادوام آخرت بهره بردای کند(طبری، ۷/ ۱۱۵). تعبیر « **للّذین یتّقون**». آیه ۳۲ انعام حاکی از این است که لهو و لعب بودن دنیا به اعمال و رفتار غیر پارسایان سرایت کرده و اعمال آنان نیز از مصادیق لهو و لعب می شود(زمخشری، ۲/ ۱۷). چه این که در ترکیب« الحیوه الدنیا»، مضاف حذف شده و « اعمال الدنیا» مورد نظر است. بنابراین منظور از زندگی دنیا، اعمال و رفتار دنیاگرایانه است که انسان را سرگرم می کند و او را به منافع گذرای دنیوی مشغول می دارد و از منافع ناپایدار ایمان و عمل صالح که با لذّت دائمی همراه است باز می دارد(بروسوی، ۳/ ۲۴). سخن ابن عباس که لهو بودن دنیا را اختصاص به کافران و منافقان می داند این مطلب را تأیید می کند. وی می گوید: «منظور آیه از کسانی که تعقّل نمی کنند شرک گرایان و نفاق افکنان است؛ زیرا زندگی ایمان آورندگان آمیخته به عمل صالح است و در آن لهو و لعبی وجود ندارد»(سورآبادی، ۳/ ۶۹).

تعبیر" الحیاه الدنیا" در این آیه، به معنای زندگی زودگذر و پایان پذیری است که از زندگی آخرت به ما نزدیک‌تر است، و در مقابل آن زندگی آخرت قرار دارد که جاودانی و ابدی است. بنا بر این معنا، تمامی نعمتهای دنیوی که خدا در اختیار بشر قرار داده، متاع و کالایی است که زندگی دنیوی را زینت داده است. و هر چند زندگی دنیوی از آن زندگی دیگر به انسان نزدیک‌تر است امّا فانی و زودگذر است. و در مقابل آنچه از ثوابها که ذخیره آخرت است، و ثمره پیروی هدایت و ایمان به خدا است بهتر و باقی‌تر است؛ پس جا دارد که انسان بر اساس محاسبهٔ عقلی آن زندگی و آن ثوابها را بر زندگی دنیا و متاع و زینت آن مقدم بدارد(طباطبایی، ۱۶/ ۸۹).

مشابه این تعبیر در بارهٔ زندگی دنیا و آخرت در فرازی دیگر آمده است: «**وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ**» (الاعراف، ۱۶۹). و یا می فرماید: «**أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَواْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ**» (یوسف، ۱۰۹). همین مقایسه با لحن دیگری در سوره قصص آمده است: « **وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِندَ اللّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (القصص، ۶۰).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

بنابراین تعقّل در دنیا و خصوصیات آن سبب می شود انسان نسبت به ناپایداری و فناپذیری آن معرفت پیدا کند. و در مقایسه ای معرفت بخش، از پایداری آخرت آگاهی یابد؛ در نتیجه از دلبستگی به دنیا و کالاهای آن فارغ شود و در عمل رویکرد آخرت گرایانه در پیش بگیرد.

۲-۳- تاریخ

قرآن با یاد کردن از ملّت هایی که در گذشته زیست می کرده اند، انسان ها را به مطالعه در تاریخ زندگی آن ها فرا می خواند تا در آن ها تعقّل نمایند: «**أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَواْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ**» (یوسف، ۱۰۹)آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند و قطعا سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند بهتر است آیا نمی‌اندیشند. و فهم درست حوادث تاریخی را در گرو داشتن عقل و خرد می داند: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِي الأَلْبَابِ**» (یوسف، ۱۱۱)به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است.

این گویش قرآن حاکی از نوعی هشدار به امّت اسلام است که چنان چه در برابر دعوت پیامبر گوش شنوا نداشته باشند به سرنوشت شوم امّت های گذشته گرفتار خواهند شد (طباطبایی،۱۱/ ۳۸۰). مسیر تاریخ جوامع بشری بر پایه سنت ها و قوانین ثابت و بدون تغییر خداوند تعیین می شود؛ لذا تأمّل در زندگی گذشتگان، مسیر درست حرکت را در پیش روی جوامع بعدی می گذارد(سید قطب، ۴/ ۲۰۳۵). قرآن به قدرت مدارانی که به تمدن اجتماعی دست یافته اند و از روی غرور به ناسپاسی روی آورده و مسیر کفر و شرک را در پیش گرفته اند هشدار می دهد که چنان چه به آثار برجای مانده از امّت های پیشین بنگرند خواهند دید که امّت های قدرتمندتر و پیشرفته تر از آن ها به خاطر ناسپاسی به سرنوشت هلاکت گرفتار شده اند: «**أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**» (الروم، ۹)آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند. و پس از ذکر داستان قوم لوط به یادآوری آثار برجای مانده از آن ها توجه می دهد: «**وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ* وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (الصافات، ۱۳۷ و ۱۳۸).

قرآن با این نگاه که دستاورد تعقّل در تاریخ عبرت آموزی است؛ به ذکر داستان های پیشنیان پرداخته و به طور خاصّ، داستان زندگی پیامبران و امت های آنان را بازگو کرده، قوانین حاکم بر سرنوشت اجتماعی آن ها را تبیین می نماید و به پیامبر اسلام یاد آوری می کند که ما بخش نیکوی داستان ها را برگزیده و به تو وحی کرده ایم: «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ**» (یوسف، ۳) ما نیکوترین

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعا پیش از آن از بی‌خبران بودی.

امام علی علیه السلام یکی از مأموریت های پیامبران را یادآوری ایّام الله می داند: خداوند در هر عصری بندگانی داشته است که به فکر آن ها الهام می کرده و در وادی عقل با آنان سخن می گفته است. اینان با نور بیداری عقول، چراغ فهم و بینایی در چشم ها، گوش ها و دل ها روشن می ساخته اند؛ انسان ها را به یاد روزهای خاص الهی می انداخته اند و از مقام عظمت پروردگار آنان را بیم می داده اند(سید رضی، خطبه ۲۲۲). ایشان در سفارشی به فرزندش آشنایی با سرگذشت پیشینیان را فرصتی می داند که عمر آن ها را به عمر داننده آن می افزاید: پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من زندگی کرده اند عمر نکرده ام امّا در کردار آن ها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آن ها سیر نمودم تا آنجا که همانند یکی از آن ها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده از اول تا آخر با همه آن ها بوده ام(همانجا، نامه ۳۱). قرآن کریم هلاکت امت های پیشین را نتیجه بی خردی و ناشنوایی آنان می داند و به امّت پیامبر توصیه می کند که عقل خویش را به کار انداخته و به انذار و تبشیر پیامبر اسلام گوش فرا دهند تا هم چون آنان گرفتار سرنوشت هلاکت بار عذاب الهی نشوند: «**فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ * أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**» (الحج، ۴۵ و ۴۶).

هم چنین قرآن آثار برجای مانده از جوامع سرکش را درس عبرتی برای آیندگان می داند: «**إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**» (العنکبوت، ۳۴ و ۳۵) ما بر مردم این شهر به سزای فسقی که می‌کردند عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد * و از آن شهر سوخته برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم.

امام علی علیه السلام در سخنی تأکید می کند که مطالعه در زندگی و آثار برجای مانده از پیشینیان سبب بصیرت در زندگی می شود: «أو لیس لکم فی آباءکم الماضین و فی آثار الاوّلین معتبر و بصیره ان کنتم تعقلون، ألم ترون الی الاموات لا یرجعون و الی الاخلاف منکم لا یخلدون» آیا در زندگی گذشتگان شما و در آثار پیشینیان درس عبرت و بصیرتی برایتان نیست؟ آیا نمی بینید که مردگان باز نمی گردند و پیشینیانتان جاودانه نماندند؟(راوندی، ۲۳۸).

بنابراین قرآن کریم تعقّل در داستان های تاریخی و سیاحت در آثار برجای مانده از جوامع گذشته را مورد تأکید قرار می دهد؛ زیرا مشاهده سنت ها و قوانین لا یتغیّر الهی در باره رفتارهای اجتماعی موجب عبرت گیری از آن ها می شود که مقدمه اصلاح رفتارهای اجتماعی است.

۲-۴-کتب آسمانی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

قرآن کریم یکی از بسترهای تعقّل انسان ها را مطالعه در متن های آسمانی می داند که توسط پیامبران برای بشر نازل شده است: «لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الانبیاء، ۱۰). این مسأله در مورد قرآن کریم که از ویژگی اعجاز برخوردار است به صورت مؤکّد بیان می شود. لذا در دو آیهٔ مشابه بر عربی بودن قرآن یعنی بشری بودن زبان آن تأکید می کند و آن را بستری برای تعقّل معرفی می کند و مـی فرمایـد: «إِنَّـا أَنزَلْنَـاهُ قُرْآنًـا عَرَبِيًّـا لَعَلَّكُـمْ تَعْقِلُـونَ «(یوسف، ۲)؛ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد کـه بیندیشـید. و مـی فرمایـد: «إِنَّـا جَعَلْنَـاهُ قُرْآنًـا عَرَبِيًّـا لَعَلَّكُـمْ تَعْقِلُونَ»(الزخرف، ۳)؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید.

دو آیه فوق غایت و هدف از عربی بودن زبان قرآن را تعقّل انسان ها می داند. علـت ایـن اسـت کـه قـرآن ابتـدا در مرحله ای از کینونیّت قرار داشته که برای عقول بشری قابل دسترسی و درک نبوده است؛ به این معنا کـه بـر حسـب موطن نفس الامری و واقعیتش در مقام عند الله؛ مافوق فکر و عقول بشری است. خداوند سبحان آن را از آن مـوطن و جایگاه فرو فرستاده است و در خور فهم بشر قرار داده است و برای این که عقول بشر با آن انس گیرد و حقایقش را دریابد آن را به زبان عربی یعنی زبان بشری در آورده است. به همین لحاظ در آیهٔ بعدی سورهٔ زخـرف یـادآوری می کند که حقیقت این کتاب در نزد خداوند است: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (الزخرف، ۴). گویش آیه حاکی از این است که قرآن بلند مرتبه و سرشار از حکمت اسـت و همـواره در امّ الکتـاب در نـزد خداونـد سـبحان است(طباطبایی، ۱۸/ ۱۲۳).

بنابراین نزول قرآن به زبان عربی، به این معناست که خداوند آن را در مرحلهٔ انزال به لباس قرائت عربی در آورده و آن را الفاظی خواندنی مطابق با الفاظ رایج در میان عرب ها قرار داده است تا انسان ها بتوانند در آن تعقّـل نمـوده و حقایق آن را دریابند(همانجا،۱۰۱،۱۱). تعبیر عربیاً در دو آیه شریفه، که صفت قرآن قرار گرفته نعت سبب اسـت نـه نعت لزوم؛ زیرا که پیش از نزول هم قرآن بود امّا به عربیّت نسبت داده نمی شد، لکن پس از نزول، قابل نسبت دادن آن به عربیّت شده است. همین صفت سببی، زمینه ساز تعقّل انسان هاست تـا بتواننـد معـانی آن را درک کننـد و بـه آنچه در آن آمده احاطه علمی پیدا نمایند و با مطالعه در آن، از حقایقی آگاه شوند که در حیطهٔ دانش و فهم بشری نیست؛ بل که در نزد آفریدگار هستی است(بروسوی، ۴/ ۲۰۹). این بیان قرآن حاکی از این است که کتاب مکتوب قرآن همانند کتاب مکنون یعنی جهان خلقت، بستر تعقّل انسان ها برای معرفت به حقایق هستی و رسیدن بـه توحیـد ربوبیّ است. این رویکرد مشابه دعوت به مطالعه و تعقّل در نظام طبیعت است که اگر انسان ها در پدیده های طبیعت تعقّل کنند در می یابند که هیچ کس جز خداوند، قدرت آفرینش این پدیده ها را ندارد.

وجه دیگر تعقّل در قرآن عربی این است که اگر انسان ها در آن تعقّل کنند در می یابنـد کـه چینـش ایـن گونـه ای حروف و کلمات و عبارت پردازی های آن، در حیطهٔ قدرت بشر نیست. در نتیجه به اعجاز این کتـاب آسـمانی پـی می برند و از طریق تعقّل در آن اطمینان حاصل می کنند که این متن، نسبت به متون بشری خارق العادّه است و وحی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

آسمانی است(سید بن قطب، ۴/ ۱۹۷۰). بر همین اساس است که قرآن به پیامبر یادآوری می کند تا به کفر گرایانی که در برابر ارایهٔ قرآن به انکار و عناد روی آورده اند پاسخ دهد که اگر تعقّل کنید در خواهید یافت که این کتاب از ناحیه خدا نظم یافته و من نقشی در تولید آن ندارم: «**وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُل لَّوْ شَاءَ اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ**» (یونس، ۱۵ و۱۶).

از آنجا که کتب آسمانی دیگر هم بستر تعقّل انسان هاست؛ قرآن با لحنی توبیخی به بنی اسراییل یادآوری می کند که چرا در تورات تعقّل نمی کنید و به رغم تلاوت آن نعمت های الهی را یاد نمی کنید و به قرآن که تورات هم مؤید آن است ایمان نمی آورید: «**يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُواْ بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ* وَآمِنُواْ بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلاَ تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ * وَلاَ تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُواْ الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ * وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ * أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ**» (البقره، ۴۰ تا ۴۴). و در جای دیگر می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلاَ يَهْتَدُونَ. وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۷۰و ۱۷۱).چنان چه این ها در کتب آسمانی تعقّل می کردند رفتار خود را اصلاح می کردند و دست از مخالفت با قرآن بر می داشتند(طبرسی، ۱/ ۲۱). این لحن قرآن نسبت به علمای یهود که چرا دیگران را اندرز می دهند امّا خودشان را به دست فراموشی سپرده اند؛ یکی از مهم ترین شرایط امر به معروف را تبیین می کند و نشان می دهد این که کسی دیگران را اندرز دهد اما خود موعظه پذیر نباشد مستلزم تناقض عقلی است؛ زیرا احسان به نفس بر احسان به دیگری اولی است(فخر رازی، ۳/ ۴۸۸).

بنابراین کتاب تدوین، به زبان بشری نازل شده تا انسان ها بتوانند همانند کتاب تکوین و عالم طبیعت آن را مطالعه نموده و با تعقّل در مضامین ارزشی آن، به حقایق ارائه شده در آن معرفت پیدا کنند.

۲-۵- احکام دین

گروهی از آیات سوره نور به ذکر برخی احکام اجتماعی دین مانند اذن فرزندان برای ورود به اتاق والدین، پوشش زنان، معرفی محارم نسبی و آداب سلام کردن به یکدیگر پرداخته است(نک: سوره نور، آیات ۵۸ تا ۶۱) و در انتها آن احکام را بستر تعقّل انسان ها معرفی می کند: «**كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**» (النور، ۶۱). هم چنین گروهی از آیات سوره بقره به ذکر احکام شریعت می پردازد(نک: البقره، ۲۱۵ تا ۲۴۱)؛ سپس می فرماید: «**كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**» (البقره، ۲۴۲). و حکم پرهیز از دوستی با کفّار را صادر می کند و آن را بستری برای تعقّل معرفی می نماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ**» (آل عمران، ۱۱۸).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

منظور از تعقّل در احکام این است که چنان چه انسان در فلسفهٔ این احکام اجتماعی اندیشه کند در می یابد که بر پایهٔ مصلحت انسان ها بنا شده و سعادت دنیا و آخرت آن ها در گرو مراعات این احکام است(آلوسی، ۹/ ۴۱۲). بستر تعقّل در احکام از این جا شکل می گیرد که انسان با تعقّل، به فلسفه و منفعت این احکام معرفت پیدا می کند، در نتیجه به حکم عقل رفتار خود را بر اساس آن سامان دهی می کند و به سعادت دنیا و آخرت نائل می آید؛ چرا که هر کس در جستجوی خوشبختی و سعادت باشد به حکم عقل لازم است بر اساس احکام شریعت الهی زندگی کند و از هوا و هوس شخصی خود تبعیّت نکند(بروسوی، ۶/ ۱۸۲؛ سید قطب، ۴/ ۲۵۳۴).چنین شخصی با آداب عبودیت خداوند آشنا می شود و آن را در مسیر خوشبختی خود به کار می بندد(طبری، ۱۸/ ۱۳۳).

پیآمد دیگر تعقّل در احکام دین این است که در می یابند آخرتی در پیش روی آن هاست که برای آباد سازی آن به زاد و توشه نیازمندند. لذا امیدوار می شوند که انجام آن احکام در آبادسازی آخرت شان مؤثر افتد و به این وسیله در جهت آبادسازی آخرت شان زاد و توشه ای فراهم می آورند(نخجوانی، ۲/ ۱۸). و بر اساس همین هدف گذاری برای احکام و شرایع است که سوره نور با عبارت «**وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ**» (النور، ۱) آغاز می شود(آلوسی، ۹/ ۴۱۲). بر اساس این جایگاه احکام دین در ارتقای جوامع دینی است که قرآن کسانی که احکام شریعت را به تمسخر می گیرند مذمّت می کند و آنان را بی خردانی می داند که تعقّل نمی کنند: «**وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ يَعْقِلُونَ**» (المائده، ۵۸). چرا که اگر تعقّل می کردند در می یافتند که تعظیم در برابر خالق و منعم و خدمت به او همراه با بزرگداشت وی، امری تمسخر آمیز نیست بلکه شریف ترین اعمال و نیکو ترین رفتارها در زندگی بشر به شمار می آید(فخر رازی، ۱۲/ ۳۸۸). در حقیقت انسانی که از نظر تعقّل در وضعیت متعادل قرار دارد دین الهی و عبادت های مؤمنان را به تمسخر نخواهد گرفت. دلیل آن این است که وجود انسان مستوجب عبادت و تعظیم وجود دهندهٔ به اوست؛ و عقل سلیم در می یابد که خداوند سبحان به آدمی وجود بخشیده است. در نتیجه عبادت خداوند را بر خود لازم می بیند و زیبایی و نیکویی عبادت معبود را درک خواهد کرد و آن را تکریم خواهد نمود. حال کسانی که به این معرفت دست نیابند از اختلال در قوهٔ عقل برخوردارند و از تعقّل باز مانده اند(سید قطب، ۲/ ۹۲۲). لذا کسانی که به ایجاد احکامی مغایر با احکام الهی روی می آورند نشانهٔ بی خردی آن هاست: «**مَا جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلاَ سَآئِبَةٍ وَلاَ وَصِيلَةٍ وَلاَ حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ**» (المائده،۱۰۳). بر اساس همین معیار کسانی که رعایت احکام اخلاقی دین نمی کردند و با فریاد پیامبر را صدا می زدند بی خرد می داند: «**إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاء الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**» (الحجرات، ۴). قرآن با این رویکرد، عمل به احکام شریعت را نشانهٔ تعقّل به شمار می آورد؛ لذا تعقّل را زمینه ساز رعایت احکام شریعت می داند: «**قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُم مِّنْ إِمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلاَ تَقْرَبُواْ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

(الانعام،۱۵۱). این آیات محرماتی را بیان می‌کند که اختصاص به شریعت معینی از شرایع الهی ندارد، و آن محرمات عبارت است از: شرک به خدا، ترک احسان به پدر و مادر، ارتکاب فواحش و کشتن نفس بی گناه مانند کشتن فرزندان از ترس روزی، خوردن مال یتیم، کم‌فروشی، ظلم در گفتار، وفا نکردن به عهد خدا و پیروی کردن از غیر راه خدا(طباطبایی، ۷/ ۵۱۴). فطری بودن حرمت همه این امور روشن است؛ چون این اعمال اموری هستند که فطرت بشر در بدو نظر حکم به حرمت آن می‌کند و هیچ انسانی که فطرت و عقلش سالم باشد حاضر به ارتکاب آن ها نمی شود مگر این که عقل را که عامل تمیز انسان و سایر حیوانات است با پیروی اهواء و عواطف غلط در پس پرده ظلمت قرار داده باشد. به همین جهت در خاتمه آیه تعبیر "**لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**" قرار داده شده است(همانجا،۷ / ۵۲۲).

بنابراین احکام اجتماعی دین به عنوان بستر تعقّل مورد تأکید قرآن قرار گرفته است. محصول این تعقّل آشنایی با فلسفهٔ احکام، آشنایی با منافع عمل به آن ها، عقلانی بودن احکام و در نتیجه عمل آگاهانه به احکام شریعت خواهد بود که به خوشبختی دنیا و آخرت انسان منجر می شود.

۲-۶- دوران پیری انسان

قرآن مسیر زندگی انسان از بدو تولد تا رسیدن به دورهٔ پیری را بستر تعقّل معرفی می کند: «**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى مِن قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**» (الغافر، ۶۷). و به طور خاصّ دوران پیری را مورد توجّه قرار می دهد و آن را زمینه ای برای تعقّل انسان می داند: «**وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ**» (یس، ۶۸) وهر که را عمر دراز دهیم او را (از نظر) خلقت فروکاسته (و شکسته) گردانیم آیا نمی‌اندیشند . فخر رازی این آیه را پاسخی به اعتذار کافران می داند که می گویند ما مدّت کمی در دنیا زندگی می کنیم و چنان چه عمر بیشتری می یافتیم، در انجام وظایفمان کوتاهی نمی کردیم. خداوند سبحان یادآوری می کند که آیا تعقّل نمی کنند که چنان چه انسان بر عمرش افزوده شود، ضعیف تر و سست تر می گردد؛ لذا ما به اندازه ای به انسان عمر می دهیم که از تمکّن و ادراک برخوردار باشد. هم چنان که در جای دیگر می فرماید: «**أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ**» (فاطر، ۳۷). مگر شما را (آن قدر) عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد عبرت می‌گرفت در حقیقت هر چه بر عمرانسان افزوده شود، ضعف او فزونی خواهد یافت و فرصت جبران خطاها از دست می رود(فخر رازی، ۲۶/ ۳۴). اصولاً قانون حاکم بر زندگی انسان این گونه است که در بدو تولد از ضعف جسمانی برخوردار است و فاقد علم و آگاهی است. با افزایش عمر و در گذر زمان درجه به درجه ارتقاء می یابد تا این که به سرحدّی از شدّت در جسم، عقل و علم دست می یابد و در آن مقطع نیرویش کامل می گردد و قدرت تعقّل و علم او به اوج می رسد. امّا از یک مرحله که عبور کرد هر چه بر عمرش افزوده شود از قلّهٔ هرم قدرت جسمانی رو به افول می رود تا مرحله ای که همچون صبیان و کودکان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

ضعیف و ناتوان می گردد و حتّی در یک مرحله ای از عمر افزایی، از عقل او هم کاسته می شود؛ همانند تیری که تا محدوده ای رو به بالا حرکت می کند و از آن مقطع به بعد رو به برگشت و پایین آمدن دارد؛ لذا می فرماید: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا**» (الحج، ۵)؛ ای مردم اگر در باره برانگیخته شدن در شکید پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم سپس از نطفه سپس از علقه آنگاه از مضغه دارای خلقت کامل و خلقت ناقص تا قدرت خود را بر شما روشن گردانیم و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم آنگاه شما را به صورت کودک برون می‌آوریم سپس حیات شما را ادامه می‌دهیم تا به حد رشدتان برسید. آیه دلالت دارد بر این که انسان پس از گذراندن دوران جوانی و قدرت و رفتن به سمت پیری، پیوسته از قوّت به ضعف، از عقل به کاستی در قوّهٔ تمیز، و از علم به سوی جهل پیش می رود(زمخشری، ۴/ ۲۶). در آیه شریفه این استدلال مقدّر است که خدایی که خلقت انسان را در روزگار پیری اش تغییر می دهد و هر چه داده را از او می ستاند، بر این که کفّار را مسخ نماید و هر چه دارند از آن ها بگیرد قادر است. لذا تعبیر« أ فلا یعقلون» در بارهٔ کفار است که به خاطر نداشتن تعقّل، آن ها را توبیخ می کند. هم چنین آن ها را تحریک می کند تا در این امور تدبّر کنند و از آن عبرت بگیرند(طباطبایی، ۱۷/ ۱۶۰). برخی گفته اند تعبیر «أ فلا یعقلون» اشاره به این است که چرا در این امر تعقّل نمی کنند تا به قدرت خداوند بر معاد پی ببرند؛ چه این که خداوندی که بشر را در سنّ پیری به ضعف جسمانی و عقلانی باز می گرداند قدرت دارد که او را هم دو باره زنده کند و در قیامت حاضر نماید (طبرسی، ۸/ ۶۷۴). قرآن کریم در هنگام ذکر داستان بنی اسراییل زنده کردن مردگانی که توسط آن ها به قتل رسیده بودند پس از دستور زدن گوشت آن ها به یکدیگر نمونه ای برای زنده کردن مردگان می دان: «**فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**» (البقره، ۷۳). میبدی نتیجه تعقل در این امر را بیداری از خواب غفلت می داند و می نویسد: این آیت بندگان را تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت؛ یعنی که خود را در یابید و روزگار جوانی و قوّت به غنیمت دارید و عمل کنید پیش از آن که نتوانید. پس اگر روزگار جوانی ضایع کنید و در عمل تقصیر نمایید بر سر پیری و عجز عذری باز خواهد هم نیکو بود(میبدی، ۸/ ۲۵۳).

بنابراین تعقّل در دوران پیری انسان، از یک سو نسبت به قدرت خداوند در برپایی معاد و قیامت معرفت بخش است و از سوی دیگر به بیدار کردن انسان از خواب غفلت و ترغیب او در اصلاح نفس و تهذیب جان منتج خواهد شد.

۲-۷- گسترهٔ گمراه سازی شیطان

قرآن کریم به انسان ها یادآوری می کند که به گستره وسیع گمراه سازی شیطان بیندیشید: «**أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا**

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

تَعْقِلُونَ» (یس، ۶۰ تا ۶۲) ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست * و اینکه مرا بپرستید این است راه راست * گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا تعقل نمی کردید.

آیه شریفه با یادآوری عهد و پیمانی که خداوند با انسان ها داشته، در سیاق عتاب به کفار است که اگر در روند فریب دهی شیطان در مورد گذشتگان می اندیشیدند، نسبت به شیطان شناخت پیدا می کردند و می دانستند که شیطان دشمن انسان ها و دشمن خداوند است و کسی که دشمن انسان و دشمن خدا باشد شایستهٔ اطاعت و فرمان برداری نیست؛ لذا گرفتار فریب او نمی شدند و به عبادت غیر خدا روی نمی آوردند(طبری، ۲۳/ ۱۷). بروسوی فاء در استفهام انکاری را برای عطف عبارت به معنای مقدّری می داند که مقتضای مقام است. یعنی اگر انسان ها به آثار عقوبت پیشینیانی که توسط شیطان فریب خورده اند می اندیشیدند دیگر در دام فریب او نمی افتادند و با بهره گیری از روشنایی عقل، حقیقت را در می یافتند و به سوی پروردگار خویش باز می گشتند. وی می نویسد: «الفاء للعطف علی مقدر یقتضیه المقام ای أ کنتم تشاهدون آثار عقوباتهم فلم تکونوا تعقلون أنّها لضلالهم و طاعتهم إبلیس او فلم تکونوا تعقلون شیئاً أصلا حتی ترتدعوا عما کانوا علیه کیلا یحیق بکم العقاب »(حقی بروسوی، ۷/ ۴۲۳).

به هر حال معنای هر دو برداشت متفاوت، آن است که اگر تعقّل می کردید به ضلالت و گمراهی نمی افتادید. چه این که بنای آیه شریفه بر توبیخ و عتاب به کفار است که آیا کسی را اطاعت می کنید که قبل از شما جماعت های بسیاری را گمراه کرد؟ و در حقیقت یادآوری می کند که عدم تعقّل شما منشأ فریب خوردنتان است و اگر تعقّل می کردید و در روند گستردهٔ فریب دهندگی شیطان نسبت به انسان های پیش از خودتان اندیشه می کردید هرگز فریب او نمی خوردید و دست از عبودیت خداوند بر نمی داشتید(طباطبایی، ۱۷/ ۱۵۳). شیطان پیوسته با کید و خدعه و به کمک هم دستان و پیروانش انسان های بسیاری را فریب می دهد و آن ها را از صراط مستقیم خارج می سازد. البته این روش شیطان همان چیزی است که از ابتدا و هنگام سرپیچی از فرمان الهی برای سجده بر انسان در پیش گرفته است و گمراه سازی گروه بسیاری از انسان ها را مطرح کرده است: **«وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً»** (النساء، ۱۱۹). لذا خداوند با بیانی توبیخی به او می گوید: **«وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلَّا غُرُوراً»** (الاسراء، ۶۴).

بنابراین فریب دهندگی جمعی انسان ها یکی از برنامه های مهم شیطان است که به خاطر قدرت نفوذش، تنها کسانی می توانند در برابر فریب های او ایستادگی نمایند که از قوّه تعقّل برخوردار باشند و در شیوه های فریب او بیندیشند؛ وگرنه کم خردان به راحتی در دام او گرفتار می شوند و به خود و آیندهٔ خود زیان می رسانند. از این رو چنان چه انسان ها تعقّل نمایند خواهند دید که شیطان انسان های بسیاری را پیش از آن ها در دام خویش انداخته و آن ها را با

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

فریب دادن به سرنوشت نامیمونی گرفتار ساخته است؛ در نتیجه با دشمنی او نسبت به خودشان و همین طور شیوه های فریبندگی او باخبر می شوند و خود را از دام فریب او می رهانند و از گمراهی و ضلالت نجات می یابند و در مسیر حق یعنی عبودیت خداوند حرکت می کنند.

نتایج مقاله

قرآن کریم تعقّل را امری ضروری برای انسان ها معرفی کرده است؛ از این رو بی خردان را مورد سرزنش قرار می دهد. در آیات قرآن، واژگان اخذ شده از ریشهٔ « ع ق ل »، ۴۹ بار آمده که در ساختار فعل های تعقلون، یعقلون، یعقل، نعقل و عقلوا به کار گرفته شده است. در کنار آن انسان ها را به رویکرد مشابهی مانند تفکّر، تفهّم، تدبّر و تفقّه فراخوانده است. هدف گذاری نهایی این فراخوانی، اصلاح باورها و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان است که سعادت دنیوی و اخروی او را به همراه دارد. از این رو برخی بسترهای مهمّ تعقّل و تفکّر را هم معرفی کرده است. در این نوشتار محورهای « نظام طبیعت»، «ناپایداری دنیا و فناپذیری آن»، «تاریخ گذشتگان»، «کتب آسمانی و به خصوص قرآن کریم»، « احکام دین»، « پیری انسان» و «گسترهٔ وسیع گمراه سازی شیطان» را به عنوان مهم ترین بسترهای تعقّل از آیات قرآن استنباط شد. قرآن این بسترها را معرفی نموده تا انسان ها با تعقّل در این محورها از انحراف و کج روی در زندگی مصون بمانند و با سامان دهی اندیشه و عمل، زندگی سالم در دنیای فناپذیر و همین طور زندگی رضایت بخش در آخرت پایدار را تجربه کنند. محصول تعقّل در محورهای توصیه ای قرآن، معرفت به توحید ربوبی؛ آخرت گرایی در رفتار؛ عبرت آموزی؛ آشنایی با حقایق فراتر از دسترسی عقول بشری؛ پای بندی به احکام شریعت؛ تقویت معاد اندیشی و رهایی از دام های فریب شیطان است که در سه مقوله تقویت خداباوری، معاد اندیشی، و اصلاح رفتار و کردار به عنوان مؤلفه های اساسی سلامت زندگی دنیوی و اخروی قابل جمع است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]

کتابشناسی

قرآن کریم

۱- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۲- ابن عربی، محیی الدین محمد، *تفسیر ابن عربی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۲ق.

۳- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۸ق.

۴- اقبال لاهوری، محمد()، *احیای فکر دینی*، ترجمه احمد آرام، تهران: رسالت قلم، بی تا.

۵- بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران: نهضت زنان مسلمان،۱۳۶۱ش.

۶- حقی بروسوی، اسماعیل، *روح البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۷- راوندی، قطب الدین، *الدعوات*، قم: مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۷ق.

۸- زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و....*، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۹- سید قطب، ابن ابراهیم شاذلی، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دار الشروق، ۱۴۱۲ق.

۱۰- سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، *تفسیر سور آبادی*، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.

۱۱- سید رضی، محمدبن حسین، *نهج البلاغه*، به تصحیح صبحی صالح، ۱۴۰۵ق.

۱۲- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی قم، ۱۳۷۴ش.

۱۳- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر آی القرآن*، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.

۱۴- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

۱۵- عبدالباقی، محمد فواد، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲ش.

۱۶- فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۰ق.

۱۷- فیض کاشانی، ملا محسن، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.

۱۸- کلینی، محمد بن یعقوب، *الاصول من الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ش.

۱۹- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.

۲۰- مفید، محمد بن نعمان، *اوائل المقالات*، قم: مکتبه الداوری، بی تا.

۲۱- نخجوانی، نعمت الله بن محمود، *الفواتح الهیه و المفاتح الغیبیه*، مصر: دار رکابی للنشر، ۱۹۹۹م.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1393.7.14.6.5]